

بررسی رابطه بین شیوه فعلی گزینش دانشجو و موفقیت در دانشگاه

نوشته: زهرامجتهدی

معرفی مقاله:

مقاله حاضر بیانگر نتایج پژوهشی درباره رابطه بین شیوه فعلی گزینش دانشجو و موفقیت در دانشگاه است. گروه نمونه این پژوهش از بین دانشجویان ورودی سال ۷۰-۶۹ دریکی از گروههای آموزشی علوم پایه، علوم انسانی و فنی مهندسی ۱۰ دانشگاه جامع و تخصصی انتخاب شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که:

۱- موفقیت دانشجویانی که دریکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده‌اند، نسبت به کسانی که در انتخابهای چندگانه بعدی پذیرفته شده‌اند، بیشتر است.

۲- با توجه به ضوابط فعلی گزینش دانشجو، شمار فراوانی از پذیرفته شدگان در رشته‌هایی به تحصیل اشتغال دارند که علاقه خیلی زیادی به آن ندارند.

۳- بین علاقه به رشته تحصیلی و موفقیت در دانشگاه رابطه معنی داری وجود دارد.

گفتنی است که در این پژوهش سایر ضوابط مطروحه و مؤثر در گزینش دانشجو، از جمله تأثیر معدل کتبی سال آخر دبیرستان در پیش بینی موفقیت دانشجویان، گزینش دانشجویان بومی، و مقایسه موفقیت تحصیلی سهمیه‌های مختلف نیز بررسی و مطالعه شده است.

این مقاله پژوهشی را سرکار خانم زهرا مجتهدی نوشته و در اختیار فصلنامه قرار داده است که بدینوسیله از ایشان تشکر می‌شود.

مقدمه

شمار روزافزون فارغ التحصیلان دبیرستانها برای ورود به آموزش عالی، یک واقعیت و تقاضای اجتماعی است. اما این امر وقتی مطلوب است که نیروهای عظیم طالب علم به شیوه‌ای گزینش شوند و در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی سامان پذیرند، که نه تنها برای کسب دانش و مهارت‌های تخصصی برانگیخته شوند، بلکه برای کشف حقیقت، گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی آموزش در سطوح متفاوت نیز عامل محرک و مشوق باشند. اما به این واقعیت مسلم و انکارناپذیر اجتماعی نیز باید توجه داشت که آگاهی و علاقه به تحصیل داوطلبان، در یک سطح واحد قرار ندارد. در حال حاضر، مشاهده می‌شود که دانشجویان فعلی دانشگاهها استعداد، شناخت و ظرفیت پیشرفت یکسانی ندارند. برنامه‌های آموزشی دانشگاهها برای برخی از دانشجویان، برنامه‌ای کم محتواست و در حد قانع کننده‌ای نیست. حال آنکه برای برخی دیگر سنگین و غیرقابل پذیرش است. به همین دلیل، یک برنامه عمیق آموزشی در دانشگاه با جمعیت دانشجویی ناهمگن و نامتجانس نمی‌تواند بدرستی پیاده شود.

از طرفی، تحصیل علم نیز انگیزه و محرک همه دانشجویان نیست و چه بسا افرادی بدون استعداد و علاقه کافی، رشته‌هایی از دانشگاه را صرفاً برای کسب مدرک و استفاده از امتیازات اجتماعی ناشی از آن می‌گذرانند. در سالهای اخیر، از رهگذر ورود این قبیل افراد به دانشگاهها شاهد طولانی تر شدن مدت تحصیل به دلیل افتهای ناشی از "کسر واحد" و "مشروط شدنهای" مکرر هستیم که خود منجر به کاهش کیفیت آموزش می‌شود و ارائه مطالب علمی از سوی استادان را با دشواری روبرو می‌سازد.

بدیهی است وجود پاره‌ای از ضوابط موجود در شیوه فعلی گزینش دانشجویان، زمینه‌ساز راهیابی دانشجویانی به دانشگاهها می‌شود که شرایط علمی لازم برای آموزش عالی را ندارند و این امر با موازین دانشگاهی، امکانات و بویژه نیازهای اقتصادی هماهنگ نیست.

بنابراین، لزوم انتخاب مستعدترین افراد برای ورود به آموزش عالی، ضرورت

شناسایی مناسبترین نظام گزینش دانشجویان را ایجاد می کند تا پذیرفته شدگان بتوانند دوره تحصیلات دانشگاهی را با علاقه و موفقیت طی نمایند و مهمترین اهداف آموزش عالی را که همانا ارتقای فرهنگ و دانش و تربیت و تأمین نیروی انسانی متخصص و کارآمد است، تحقق بخشند.

از آنجاکه در هر تصمیم گیری و برنامه ریزی برای آینده، لازم است تابسترهای اجتماعی و زیرسازهای ساختاری که زمینه ساز وضع موجودند، بدرستی مشخص گردند، لذا در این بررسی، ابتدا سیاستهای گذشته گزینش دانشجویان را بررسی شده است. بازنگری روند گذشته حاکی از آن است که تا پیش از سال ۱۳۶۹ داوطلبان هر ساله شاهد ملاکهای متفاوتی در امر گزینش دانشجویان بوده اند. اما از آن زمان به بعد، کنکور از نظر ضوابط و شکل اجرایی، حالت نسبتاً "یک نواخت و تثبیت شده ای یافته است که اهم این ضوابط عبارتند از:

- ۱- مجاز بودن داوطلبان به شرکت در هر یک از گروههای آزمایشی بدون توجه به نوع دیپلم.
- ۲- دخالت معدل کتبی سال چهارم دبیرستان با ضریب دو و تأثیر مثبت آن در تعیین رتبه های داوطلبان کنکور.
- ۳- انتخاب دانشجویان بر اساس ترتیب نمرات به دست آمده در آزمون ورودی.
- ۴- اجرای طرح گزینش دانشجوی بومی بر اساس تفکیک رشته های دانشگاهی به رشته های استانی، ناحیه ای، قطبی و کشوری.
- ۵- ادامه سیاست سهمیه بندیهای مختلف، همچنین تقسیم بخشهای مختلف کشور به مناطق سه گانه آموزشی بر اساس شاخصهای محرومیت.
- ۶- عدم محدودیت سنی در اکثر رشته ها.
- ۷- مجاز بودن داوطلبان به انتخاب ۱۵۰ رشته یا محل تحصیل، که در سالهای بعد به ۱۰۰ انتخاب کاهش یافته است. بررسی نقش عوامل فوق در گزینش دانشجویان مستعد و شایسته برای تحصیلات دانشگاهی می تواند نکات قوت و ضعف هر یک از این ضوابط را دقیقاً مشخص سازد.

هدف پژوهش

به طور کلی علت اساسی انجام این پژوهش، صرف نظر از هر نوع ارزش علمی و کاربردی، مطلوب بودن موضوع و فقدان مطالعات جامع و لازم در زمینه مورد نظر، به منظور ارائه تصویری از روند فعلی گزینش دانشجو و دستیابی به نتایج حاصل از رابطه آن با موفقیت دانشجویان در دانشگاه بوده است.

فرضیه های پژوهش

- ۱- موفقیت دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده‌اند، از کسانی که در انتخابهای چند گانه بعدی پذیرفته شده‌اند، بیشتر است.
- ۲- با توجه به ضوابط فعلی گزینش دانشجو شمار فراوانی از دانشجویان در رشته هایی به تحصیل اشتغال دارند که علاقه خیلی زیادی به آن ندارند.
- ۳- بین علاقه به رشته تحصیلی و موفقیت در دانشگاه رابطه معنی داری وجود دارد.

تعاریف عملیاتی

متغیرهای مورد بررسی برای آزمون فرضیه ها عبارتند از:

الف : انتخاب

ب : موفقیت

ج : ضوابط گزینش

د : علاقه

الف : هر انتخاب عبارت است از تعیین یک رشته تحصیلی در یکی از دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی.

ب : ملاکهای موفقیت در این بررسی عبارت از " میانگین نمرات چهارترم تحصیلی دانشجو در دانشگاه، " کسرواحد نداشتن " و " مشروط نشدن " است.

منظور از کسرواحد، یعنی دانشجویی از یک یا چند واحد درسی نمره حد نصاب

راکسب نکند و در ترمهای بعد ناچار به گذراندن مجدد همان مواد درسی گردد. "مشروط"، یعنی دانشجویی در یک ترم تحصیلی از چند ماده درسی نمره قبولی نیاورد. به نحوی که معدل او کمتر از حد نصاب باشد و ثبت نام وی برای ترم بعد به صورت مشروط انجام گیرد. که اگر این وضع در ترمهای بعد نیز تکرار شود، منجر به اخراج دانشجو از دانشگاه می گردد.

ج: "ضوابط گزینش" عبارت از شرایطی است که در دفترچه راهنمای گزینش دانشجو در سال تحصیلی ۷۰-۱۳۶۹ برای انتخاب دانشجوی به شیوه متمرکز در یکی از رشته‌های علوم انسانی، فنی و مهندسی و علوم پایه در مقطع کارشناسی قید شده و در پذیرش داوطلبان مؤثر بوده است.

د: علاقه در این پژوهش، میل باطنی و قلبی دانشجو به رشته تحصیلی خود است که در پاسخ به سؤالات پرسشنامه با انتخاب یکی از گزینه‌ها، میزان آن را مشخص کرده است.

روش انجام پژوهش

باتوجه به ماهیت موضوع، در این تحقیق از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است و علاوه بر مطالعه کتابها و منابع مربوط به آموزش عالی و بازنگاری درسیاستهای گذشته گزینش دانشجو، اقدامات زیر به عمل آمده است:

جامعه آماری

جامعه آماری، شامل دانشجویانی است که در آزمون ورودی سال تحصیلی ۷۰-۱۳۶۹ در یکی از گروههای آموزشی علوم پایه، علوم انسانی و فنی مهندسی به شیوه متمرکز برای نیمسال اول در مقطع کارشناسی پذیرفته شده‌اند و در یکی از دانشگاههای جامع یا تخصصی، الزهراء، بوعلی سینا، تبریز، تهران، گیلان، صنعتی امیرکبیر، صنعتی شریف، علم و صنعت، صنعتی اصفهان و علامه طباطبائی، به تحصیل اشتغال دارند.

نمونه و روش نمونه‌گیری

گروه نمونه، به روش "خوشه‌ای تصادفی" از هردانشگاه جامع چهار رشته، و از هردانشگاه تخصصی سه رشته، انتخاب شده و پرسشنامه پژوهش بین آنان توزیع گردیده است. از ۱۰۳۲ نفر، تنها ۷۸۰ نفر پرسشنامه را تکمیل و به موقع اعاده نموده‌اند. از این گروه نیز با توجه به عدم پاسخگویی بعضی دانشجویان به سؤالات مربوط به متغیرهای مورد نیاز برای آزمون فرضیه‌ها، صرفاً "داده‌های مربوط به ۶۰۲ نفر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل نهایی قرار گرفته است.

ابزار پژوهش

ابزار پژوهش مشتمل بر پرسشنامه‌ای است که حاوی دریافت مجموعه‌ای از اطلاعات مورد نیاز از گروه نمونه می‌باشد. بخشی از سؤالات آن در ارتباط مستقیم با متغیرهای مورد نیاز برای آزمون فرضیه‌ها و بخش دیگر آن در مورد سوابق تحصیلی دانشجویان دوره دبیرستان، چگونگی استفاده از سهمیه‌ها و همچنین عوامل مؤثر در انتخاب رشته تحصیلی است.

یافته‌های پژوهش

اولین فرضیه پژوهش مبنی بر این است که موفقیت دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده‌اند، از دانشجویانی که در انتخابهای چند گانه بعدی پذیرفته شده‌اند، بیشتر است.

در آزمون این فرضیه، ملاکهای موفقیت عبارت از "میانگین نمرات پیشرفت تحصیلی دانشجویان در چهارترم"، نداشتن کسرواحد" و "مشروط نشدن" است.

برای مقایسه موفقیت و پیشرفت تحصیلی دانشجویان با توجه به عامل میانگین نمرات به دوروش عمل شده است. ابتدا با استفاده از آزمون t برای مقایسه میانگین دو گروه مستقل، با توجه به فرمول:

$$t = \frac{\bar{X}_1 - \bar{X}_2}{\sqrt{\frac{s_1^2}{n_1} + \frac{s_2^2}{n_2}}}$$

به بررسی چگونگی این امر پرداخته شد. لیکن چون تعداد نمونه های n_1 و n_2 بزرگتر از ۳۰ بود، از آزمون Z استفاده شد.

داده های زیر مربوط به دانشجویانی است که در یکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده اند.

$$\bar{X}_1 = ۱۵/۵۸ \quad s_1^2 = ۵/۷۷ \quad n_1 = ۲۳۵$$

همچنین داده های مربوط به دانشجویانی که در یکی از انتخابهای ششم تا صد و پنجاهم پذیرفته شده اند، عبارت است از:

$$\bar{X}_2 = ۱۴/۳۹ \quad s_2^2 = ۲/۳۱ \quad n_2 = ۳۶۷$$

$$Z = \frac{۱۵/۵۸ - ۱۴/۳۹}{\sqrt{\frac{۵/۷۷}{۲۳۵} + \frac{۲/۳۱}{۳۶۷}}} = ۶/۷$$

چون Z محاسبه شده، به مقدار ۶/۷ از Z جدول به مقدار ۲/۳۳۶ و $\alpha = ۰.۱$ بزرگتر است، فرض صفر دال بر عدم تفاوت بین دو گروه رد شد و با ۹۹ درصد اطمینان نتیجه گرفتیم که، بین موفقیت تحصیلی دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده اند، با دانشجویانی که در یکی از انتخابهای چند گانه بعدی پذیرفته شده اند، تفاوت معنی داری وجود دارد و موفقیت گروه اول بیشتر از گروه دوم است.

برای آزمون این فرضیه با توجه به میانگین نمرات دانشگاهی، به طریق دیگر نیز عمل شد و میانگین نمرات دانشجویان به سه دسته "الف"، "ب" و "ج - د" تفکیک گردید. سپس با استفاده از آزمون مجذور کای و ترسیم جدول توافقی مشخص گردید که فراوانی مشاهده شده در گروه اول، یعنی دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول خود

پذیرفته شده‌اند و میانگین نمرات آنها نیز "الف" می‌باشد، نزدیک به دو برابر فراوانی مورد انتظار است. حال آنکه در سایر طبقات جدول هیچگاه فراوانی مشاهده شده مربوط به معدل "الف" برای بقیه دانشجویانی که در انتخابات چند گانه بعدی پذیرفته شده‌اند، از فراوانی مورد انتظار بیشتر نیست و این نشان دهنده تفاوت آشکار بین موفقیت تحصیلی این دو گروه از دانشجویان است.

معدل/انتخاب	«الف»	«ب»	«ج-د»	جمع
۱-۵	F.=۶۸ Fe=۳۸/۶۲	F.=۱۲۵ Fe=۱۲۷/۲۵	F.=۴۲ Fe=۶۹/۰۹	۲۳۵
۶-۲۵	F.=۲۴ Fe=۳۷/۴۹	F.=۱۴۲ Fe=۱۲۳/۴۶	F.=۶۲ Fe=۶۷/۰۳	۲۲۸
۲۶-۴۵	F.=۶ Fe=۱۳/۳۲	F.=۳۵ Fe=۴۳/۸۶	F.=۴۰ Fe=۲۳/۸۱	۸۱
۴۶-۶۵	F.=۱ Fe=۴/۷۶	F.=۱۳ Fe=۱۵/۷۰	F.=۱۵ Fe=۸/۵۲	۲۹
۶۶+	F.=۰ Fe=۴/۷۶	F.=۱۱ Fe=۱۵/۷۰	F.=۱۸ Fe=۸/۵۲	۲۹
جمع	۹۹	۳۲۶	۱۷۷	۶۰۲

جدول شماره ۱ چگونگی این امر را نشان می‌دهد.

جدول شماره یک - توافق بین میانگین نمرات دانشگاهی و ترتیب انتخاب رشته تحصیلی چون X^2 محاسبه شده، برابر $۸۲/۲۳$ بزرگتر از X^2 جدول با $\alpha = ۰.۱$ برابر $۲۰/۰۹$ است؛ با ۹۹ درصد اطمینان نتیجه می‌گیریم که تفاوت معنی داری بین موفقیت تحصیلی دو گروه از دانشجویان وجود دارد.

این فرضیه با توجه به ملاک دیگر موفقیت، یعنی "کسرواحد نداشتن" نیز بررسی شده است که از ۶۰۲ نفر گروه نمونه، ۲۰۸ نفر، یعنی $۳۴/۵$ درصد آنان در طول چهارترم مشکل کسرواحد داشته‌اند که ۶۱ نفر آنها در انتخاب اول تا پنجم و ۱۴۷ نفر بقیه نیز در انتخابات ششم تا صد و پنجاهم خود پذیرفته شده‌اند. برای بررسی چگونگی موفقیت

بین این دو گروه نسبت به کل گروه نمونه با استفاده از آزمون نسبت به طریق زیر عمل شد:
 نسبت دانشجویانی که در انتخاب ششم تاصد و پنجاهم پذیرفته و کسرو واحد داشته‌اند، نسبت به کل دانشجویان این گروه برابر است با $P_1 = \frac{147}{367} = 40\%$ ، و نسبت دانشجویانی که در انتخاب اول تا پنجم پذیرفته و کسرو واحد داشته‌اند، نسبت به کل دانشجویان این گروه برابر است با $P_2 = \frac{61}{235} = 26\%$

$$P = \frac{(0/40 \times 367) + (0/26 \times 235)}{602} = 0/345$$

$$Q = (1 - 0/345) = 0/655$$

$$Z = \frac{P_1 - P_2}{\sqrt{(P \cdot Q) + \left(\frac{1}{n_1} + \frac{1}{n_2}\right)}} = 6/7$$

$$Z = \frac{0/40 - 0/26}{\sqrt{(0/345 \times 0/655) \left(\frac{1}{367} + \frac{1}{235}\right)}} = 3/53$$

چون Z محاسبه شده برابر $3/53$ بزرگتر از Z جدول با $a = 1\%$ بود نتیجه می‌گیریم بین این دو گروه از دانشجویان از لحاظ نسبت کسانی که کسرو واحد داشته‌اند، به کل گروه نمونه تفاوت معنی داری در سطح اطمینان ۹۹ درصد وجود دارد.

با محاسبه $P = \frac{P_1}{P_2}$ نیز مشخص شد که گروه دوم $1/53$ باریشتر از گروه اول مشکل کسرو واحد داشته‌اند و موفقیت دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول پذیرفته شده‌اند، از لحاظ "کسرو واحد نداشتن" نسبت به گروه دوم بیشتر بوده است.

فرضیه اول با توجه به ملاک دیگر موفقیت، یعنی "مشروط نشدن"، به طریق یاد شده با استفاده از آزمون نسبت بررسی شد. نتایج حاکی از آن است که از ۶۰۲ نفر گروه نمونه، ۱۰۷ نفر برابر $17/7$ درصد دانشجویان در طول چهارترم مشروط شده‌اند که ۲۹ نفر آن‌ها در انتخاب اول تا پنجم و ۷۸ نفر بقیه نیز در انتخاب‌های ششم تا صد و پنجاهم پذیرفته

شده‌اند. چون Z مشاهده شده برابر $۲/۸۵$ بزرگتر از Z جدول است، بنابراین در سطح اطمینان ۹۹ درصد، تفاوت نسبت بین این دو گروه نسبت به کل گروه نمونه از لحاظ مشروط شدن، معنی دار است، و گروه دوم $۱/۷۵$ باریکتر از گروه اول در طول چهارترم مشروط شده‌اند. از این جهت، می‌توان نتیجه گرفت موفقیت دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول خود پذیرفته شده‌اند از لحاظ "مشروط نشدن" نسبت به دانشجویانی که در انتخابهای ششم تا دهم پذیرفته شده‌اند، بیشتر بوده است. فرضیه دوم پژوهش مبنی بر این است که باتوجه به ضوابط فعلی گزینش دانشجو، شمار بسیاری از پذیرفته‌شدگان در رشته‌هایی به تحصیل اشتغال دارند که علاقه خیلی زیادی به آن ندارند.

چگونگی علاقه مندی دانشجویان در دو مقطع زمانی مورد بررسی قرار گرفت: هم در زمان انتخاب رشته و هم در شرایطی که بیش از نیمی از دوران تحصیل را طی کرده‌اند. نتایج بررسی نشان می‌دهد که ۳۲۴ نفر (معادل ۵۴ درصد از دانشجویان)، هنگام انتخاب رشته هیچگونه علاقه‌ای نسبت به رشته تحصیلی که فعلاً در آن به تحصیل اشتغال دارند، نداشته‌اند و تنها ۲۷۸ نفر (معادل ۴۶ درصد)، از ابتدا به رشته انتخابی خود علاقه مند بوده و با آگاهی آن را انتخاب کرده‌اند.

برای آزمون این فرضیه، با استفاده از فرمول تقریب نرمال دو جمله‌ای

$$Z_{ob} = \frac{(r_{ob} +) - n.p.}{\sqrt{n.P.Q}}$$

داده‌ها مورد بررسی قرار گرفت. چون Z محاسبه شده، برابر $۱/۸۳$ از Z جدول، برابر $۱/۶۴۵$ بزرگتر است، فرضیه دوم تأیید شد و با ۹۵ درصد اطمینان مشخص گردید که شمار بسیاری از پذیرفته‌شدگان در هنگام انتخاب رشته هیچگونه علاقه‌ای به رشته تحصیلی فعلی خود نداشته‌اند.

چگونگی علاقه مندی دانشجویان به رشته تحصیلی نیز در شرایطی که بیش از نیمی از دوران تحصیل دانشگاهی را طی کرده‌اند، بررسی شد. داده‌ها حاکی از آن است که

گذشت زمان درگرایش روانی و میزان علاقه مندی آنان تحولاتی ایجاد کرده است. زیرا از ۲۷۸ دانشجویکه در آغاز با آگاهی و علاقه بسیار مبادرت به انتخاب رشته کرده بودند، تنها ۱۵۳ نفر همچنان "در حد خیلی زیاد" به رشته تحصیلی خود علاقه مند مانده‌اند. اما در میزان علاقه مندی بقیه کاهش چشمگیری مشاهده شد. در عوض، عده‌ای که ابتدا هیچگونه علاقه‌ای به رشته خود و آگاهی از آن نداشتند، تا حدی نسبت به آن علاقه مند شده‌اند. برای آگاهی از چگونگی این امر با استفاده از روش آماری مجذور کای، میزان علاقه مندی دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول قبول گردیده و کسانی که در انتخابهای ششم تا صد و پنجاهم پذیرفته شده‌اند، مقایسه X^2 محاسبه‌هایی در سطح اطمینان ۹۹ درصد تفاوت معنی داری را بین این دو گروه نشان داد.

جدول توافقی ترسیم شده نیز حاکی از آن بود که فراوانی مشاهده شده در گروه اول، در مورد علاقه "خیلی زیاد" به رشته تحصیلی بسیار بیشتر از فراوانی مورد انتظار است. حال آنکه چنین امری در سایر طبقات جدول مشاهده نشد. اما در مورد علاقه "بسیار کم" در سایر طبقات همواره فراوانی مشاهده شده بیشتر از فراوانی مورد انتظار بود.

با استفاده از آزمون نسبت نیز مشخص گردید که گروه دوم ۲/۴ بار کمتر از گروه اول به رشته تحصیلی خود علاقه دارند. برای آزمون فرضیه سوم مبنی بر این که "بین علاقه به رشته تحصیلی و میزان موفقیت در دانشگاه رابطه معنی داری وجود دارد"، با استفاده از فرمول "همبستگی پی‌یرسون" ابتدا ضریب همبستگی بین متغیرهای علاقه و پیشرفت تحصیلی محاسبه شد، که ضریب حاصل رابطه مثبت بین این دو متغیر را نشان داد. معنی دار بودن این ضریب نیز با آزمون "استودنت" و فرمول $T_r = r_0 \sqrt{\frac{n-2}{1-r^2}}$ محاسبه شد و در محاسبه شد و در سطح اطمینان ۹۹ درصد تأیید و قابلیت تعمیم آن به جامعه آماری محرز گردید.

بنابراین، باتوجه به یافته‌های فوق، سه فرضیه پژوهش تأیید شد. اما به دلیل ماهیت خاص این تحقیق و لزوم مطالعه نظام یافته شیوه فعلی گزینش دانشجوی، علاوه بر آزمون فرضیه‌ها سایر ابعاد و ضوابط مؤثر در گزینش دانشجوی نیز مورد بررسی قرار گرفته که پاره‌ای از آنها به طور اجمال به شرح زیر است:

* باتوجه به اینکه از سال ۱۳۶۹ به بعد، معدل کتبی سال چهارم دبیرستان با ضریب دو

و تأثیر مثبت آن در تعیین رتبه‌ها و طلبان در قبولی آنان مؤثر واقع شده است، برای آگاهی از این که نمرات دبیرستانی تا چه حد می‌تواند در پیش بینی موفقیت تحصیلی دانشجویان در دانشگاه معتبر باشد، ضریب همبستگی بین معدل کتبی سال چهارم دبیرستان و میانگین نمرات چهارترم دانشجویان محاسبه گردید. ضریب حاصل برابر $0/43$ بود که نشان دهنده رابطه مثبت بین این دو متغیر است. معنی دار بودن و قابلیت تعمیم آن به جامعه آماری نیز با استفاده از آزمون "T استودنت" در سطح اطمینان ۹۹ درصد تأیید شد. بدین ترتیب، ضریب همبستگی در هر یک از گروه‌های عمده آموزشی نیز محاسبه گردید. نتایج، حاکی از آن است که ضریب همبستگی در گروه علوم پایه برابر $0/58$ ، علوم انسانی $0/40$ و فنی مهندسی $0/38$ می‌باشد. معنی دار بودن و قابلیت تعمیم آن به جامعه آماری هر یک از گروه‌های سه‌گانه نیز با استفاده از آزمون "T استودنت" در سطح اطمینان ۹۹ درصد تأیید شد.

ضرایب فوق، حاکی از آن است که نمرات سال آخر دبیرستان می‌تواند ملاک معتبری در پیش بینی موفقیت تحصیلی دانشجویان باشد. به نظرمی رسد برای جلوگیری از افت‌های آموزشی، تخصیص ضریب بیشتر به معدل کتبی سال چهارم دبیرستان ضروری باشد و نابرابریهای آموزشی و پایین بودن سطح معدل در بعضی مناطق نیز نباید مانع از این اقدام شود. زیرا اعمال سیاستهای سهمیه بندی به منظور تعدیل همین موارد است و از این لحاظ جای نگرانی نیست.

نمودار شماره یک، مربوط به توزیع دانشجویان دارای کسرواحد با توجه به معدل کتبی سال چهارم دبیرستان است. همان طور که مشاهده می‌شود، صد درصد دانشجویانی که معدل آنها بین $10/99 - 10$ بوده و با حداقل نمره در امتحانات سال آخر دبیرستان قبول شده‌اند، در طول دوران تحصیل دانشگاه نیز از یک یا چند ماده درسی کسرواحد داشته‌اند. این ارقام، به ترتیب برای میانگینهای ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و برابر $0/56$ ، $0/54$ ، $0/55$ و $0/39$ است و هرچه معدل دانشجویان بیشتر و سوابق تحصیلی گذشته آنان درخشانتر بوده است، به همان نسبت نیز در دوره دانشگاه کمتر کسرواحد داشته و به موفقیت بیشتری نایل آمده‌اند.

* نکته دیگر اینکه ۵ درصد از گروه نمونه، در طی تحصیل دبیرستان مردود $5/32$

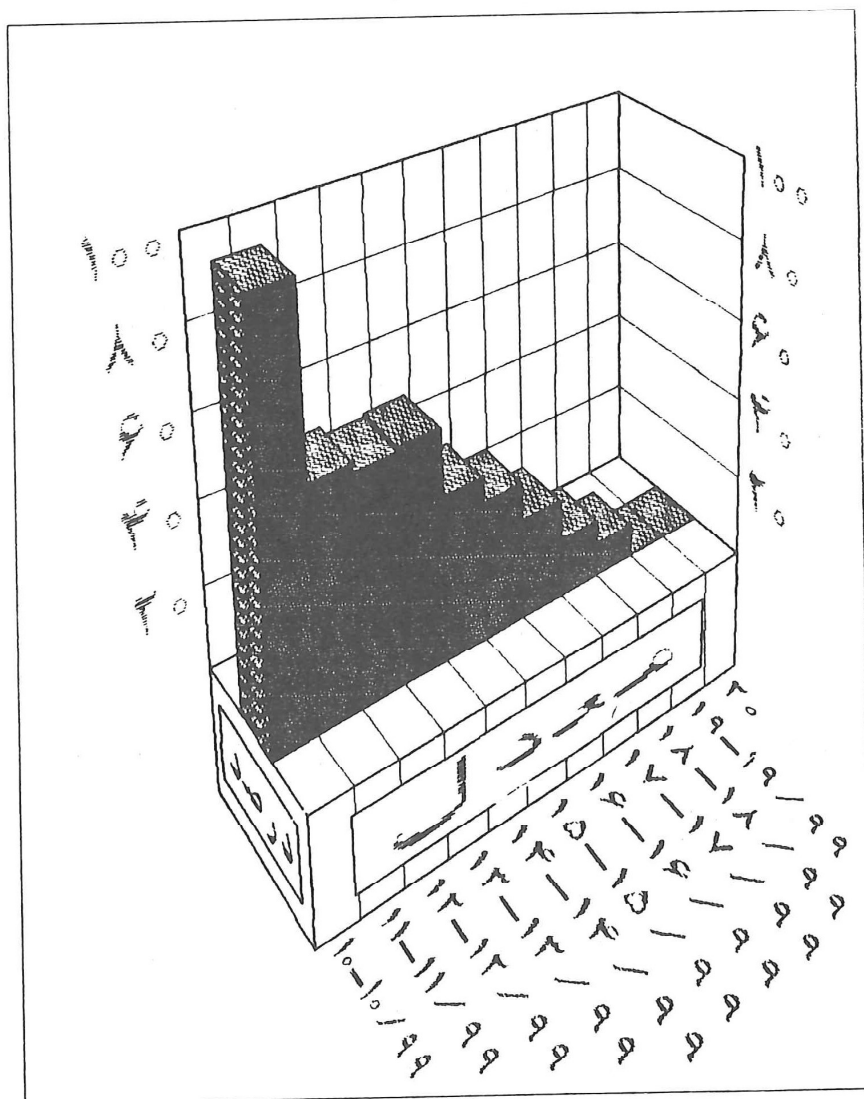
درصد آنان نیز از یک تا چند درس تجدید شده‌اند. پیش از آن، بیان گردید که ۳۴/۵ درصد از گروه نمونه در دانشگاه از یک تا چند درس کسرواحد داشته‌اند. نزدیکی این دورقم، قابل تعمق و حاکی از آن است که دانش آموزان ضعیف دوره دبیرستان همان روند گذشته را بعد از ورود به دانشگاه نیز ادامه داده‌اند.

* باتوجه به اعمال سیاستهای سهمیه بندی در سالهای اخیر، از لحاظ "کسرواحد نداشتن" به مقایسه موفقیت تحصیلی دانشجویان سهمیه "مناطق سه گانه" با سایر دانشجویانی که سهمیه یکی از نهادها و یا دیگر سهمیه هاستند، پرداخته شد. نتایج، حاکی از آن است که ۲۹/۳ درصد از دانشجویان "سهمیه مناطق" و ۵۴/۴ درصد "سایر سهمیه ها" در طول چهارنیم سال تحصیلی کسرواحد داشته‌اند. با استفاده از آزمون نسبت مشخص شد که از لحاظ "کسرواحد نداشتن" بین دانشجویان "سهمیه مناطق" و "سایر سهمیه ها" نسبت به کل گروه نمونه، در سطح اطمینان ۹۹ درصد، تفاوت معنی داری وجود دارد و "سایر سهمیه ها" ۱/۹ باریش از سهمیه "مناطق سه گانه" کسرواحد داشته‌اند و موفقیت دانشجویان سهمیه مناطق از لحاظ "کسرواحد نداشتن" بیشتر است.

باتوجه به ملاک دیگر موفقیت، یعنی "مشروط نشدن" نیز پیشرفت تحصیلی دانشجویان سهمیه "مناطق سه گانه" با "سایر سهمیه ها" مقایسه شد. با استفاده از آزمون نسبت، مشخص گردید که از لحاظ "مشروط نشدن" بین دانشجویان سهمیه "مناطق سه گانه" و "سایر سهمیه ها" نسبت به کل گروه نمونه در سطح اطمینان ۹۹ درصد تفاوت معنی داری وجود دارد و سایر سهمیه ها ۲/۸ باریشتر از دانشجویان سهمیه مناطق مشروط شده‌اند. بنابراین، موفقیت تحصیلی "سهمیه های مناطق سه گانه" از لحاظ "مشروط نشدن" نسبت به سایر سهمیه های بیشتر است.

یکی دیگر از سیاستهای گزینش دانشجو در سالهای اخیر، اجرای طرح "گزینش بومی" است. مطابق این طرح، حداکثر ظرفیت رشته های استانی، ناحیه ای و قطب آموزشی به داوطلبان همان استان، ناحیه، یا قطب آموزشی تخصیص می یابد. به منظور بررسی این امر که "گزینش بومی" تا چه حد مورد استقبال دانشجویان است، نظر گروه مورد بررسی

نمودار شماره یک : نسبت دانشجویان دارای کسر واحد با توجه به معدل کتبی
سال چهارم دبیرستان



قرارگرفت . ۷۰/۵ درصد موافق و ۲۹/۵ درصد مخالف اجرای این طرح بودند. برای آگاهی از علل موافقت یا مخالفت آنها درباره طرح گزینش بومی ، پاسخهای آنان به چهارسؤال چهارگزینه‌ای بادرجات : خیلی زیاد، زیاد، کم ، خیلی کم بررسی شد. ابتدا فراوانی و درصد فراوانی مطلق برای هریک ازدرجات " کم وخیلی کم " و " زیاد وخیلی زیاد " محاسبه شد، که نظرهای ابرازشده درجدول شماره دوآمده است . هدف ازتهیه

این جدول، تعیین نظرهای مثبت و منفی گروه نمونه در مورد سؤالات مربوطه بوده است. نظرهای مثبت گروه نسبت به موارد هر سؤال، تعداد پاسخهای "خیلی زیاد و زیاد" است که درصد آنها مشخص و درستون P درج شده است، و تعداد پاسخهای "کم و خیلی کم" نیز بایکدیگر جمع و درصد آنها نسبت به کل پاسخها محاسبه شده که به عنوان نظر منفی درستون ۹ آمده است.

در توصیف اطلاعات به نظرهای مثبت توجه شد. برای این که مشخص شود نظر گروه

تا چه اندازه معرف نظر جامعه است، از آزمون خطای استاندارد نسبتها با فرمول $SP = \sqrt{\frac{p \cdot q}{N}}$

با احتمال خطای یک درصد و حدود اطمینان ۹۹ درصد، یعنی رابطه $P + (2/58 \times S.p)$ استفاده شد مطابق این آزمون، نظر گروهی هنگامی با نظر جامعه مربوط به آن گروه مطابقت دارد که حدود دامنه نظر آن گروه از ۵۰ درصد کمتر نباشد. با توجه به جدول شماره ۲ موارد زیر حاصل این بررسی است.

نتیجه	دامنه تغییرات	تفسیرات خطا به میزان ۱٪	خطای استاندارد نسبتها	تعداد کل	درصد	تعداد پاسخ کم - خیلی کم	درصد	تعداد پاسخ خیلی زیاد - زیاد	شماره سؤال	نوع سؤال
	$P + 2/58S$	$2/58S$	SP	N	Q	n_2	P	n_1		
*	۷۸-۸۵	۴/۱۲	۱/۶	۵۹۳	۱۹	۱۱۱	۸۱	۴۸۲	الف	برای دانشجوی صرفه اقتصادی دارد
*	۷۸-۸۵	۴/۱۲	۱/۶	۵۹۵	۱۹	۱۱۴	۸۱	۴۸۱	ب	دانشجو با آرامش بیشتر درس می خواند
	۳۹-۴۸	۵/۲	۲/۰۲	۵۸۹	۵۶	۳۳۰	۴۳	۲۵۹	ج	موجب گزینش افراد کم معلومات می شود
*	۵۰-۶۰	۵/۲۶	۲/۰۴	۵۹۱	۴۵	۲۶۶	۵۵	۳۲۵	د	افراد بدون داشتن علاقه، جذب رشته بومی می شوند.

جدول شماره ۲

الف: در دامنه تغییر ۷۸-۸۵، گروه نمونه معتقد است که گزینش دانشجوی بومی از لحاظ اقتصادی برای دانشجویه صرفه است. ناگفته نماند ۷۶ درصد گروه نیز دانشجویانی هستند که از نظر مالی و اقتصادی متکی به خانواده‌اند و هیچگونه اشتغال دائم یا موقت ندارند. نزدیکی این رقم با درصد کسانی که معتقدند اجرای این طرح صرفه اقتصادی دارد، نشان دهنده آن است که احتمالاً اجرای این طرح می‌تواند تا حدی گروه بعضی از مشکلات اقتصادی دانشجویان، خانواده‌ها و حتی جامعه را بگشاید.

ب: در دامنه تغییر ۷۸-۸۵، گروه نمونه معتقد است گزینش دانشجوی بومی باعث می‌شود که آنها با آرامش خاطر بیشتری در کنار خانواده درس بخوانند.

ج: در دامنه تغییر ۵۰-۶۰، گروه معتقد است که اجرای این طرح موجب می‌شود بعضی از افراد صرفاً به خاطر راهیابی به دانشگاه و با استفاده از شانس بومی بودن جذب رشته‌هایی شوند که به آن کمترین علاقه‌ای ندارند.

د: اکثر دانشجویان به این نکته که گزینش دانشجوی بومی موجب راهیابی افراد کم‌معلومات به دانشگاه‌ها می‌شود، چندان اعتقادی ندارند. در این مورد، نگارنده بر آن شد تا بایکی از ملاک‌های موفقیت یعنی "کسرواحد نداشتن" به مقایسه عملکرد تحصیلی ۸۹ نفر از دانشجویانی که با استفاده از شانس بومی و منطقه‌ای شدن بعضی رشته‌ها به دانشگاه‌های محل سکونت خود راه یافته‌اند، بادیگرد دانشجویانی که از این امتیاز استفاده نکرده‌اند، پردازد.

* نتایج این مقایسه، حاکی از آن است که ۴۰٪ دانشجویان بومی و ۳۳٪ افرادی که از این شانس استفاده نکرده‌اند، در طول چهارترم تحصیلی کسرواحد داشته‌اند. با استفاده از آزمون نسبت مشخص گردید که از لحاظ "کسرواحد نداشتن" بین دانشجویان بومی و سایر دانشجویان نسبت به کل گروه نمونه، تفاوت معنی‌داری وجود ندارد. هرچند نسبت کسانی که کسرواحد داشته‌اند، در بین دانشجویان بومی بیشتر بوده است.

در این پژوهش، مقایسه‌ای بین موفقیت تحصیلی دانشجویان زن و مرد نیز از لحاظ "کسرواحد نداشتن" و "مشروط نشدن" به عمل آمد. داده‌های بیانگر این واقعیت هستند که از مجموع ۳۶۱ نفر مرد، ۱۵۲ نفر از مجموع ۲۴۱ نفر زن، ۵۶ نفر در طول چهارنیم سال تحصیلی کسرواحد داشته‌اند. با استفاده از "آزمون نسبت" مشخص شد که در سطح اطمینان ۹۹ درصد، نسبت بین زنان و مردان دانشجویان نسبت به کل گروه نمونه از لحاظ

کسرواحد داشتن ، تفاوت معنی داری وجود دارد؛ و مردان $1/82$ باریشتر از زنان کسرواحد داشته‌اند و موفقیت تحصیلی زنان از لحاظ " کسرواحد نداشتن " نسبت به مردان بیشتر است .

* به ترتیب فوق ، از لحاظ مشروط نشدن نیز بین زنان و مردان مقایسه به عمل آمد. نتایج حاصل ، حاکی از آن است که از ۳۶۱ نفر مرد ۹۱ نفر (معادل ۲۵ درصد) و از ۲۴۱ نفر زن ۱۶ نفر (برابر با $6/6$ درصد) مشروط شده‌اند. با استفاده از آزمون نسبت مشخص شد که در سطح اطمینان ۹۹ درصد، تفاوت نسبت بین زنان و مردان دانشجو نسبت به کل گروه نمونه از لحاظ " مشروط شدن "، معنی دار است . مردان $3/8$ باریشتر از زنان مشروط شده‌اند و موفقیت تحصیلی زنان از لحاظ " مشروط نشدن " بیشتر از مردان است .

از آنجاکه در شرایط فعلی حاکم بر جامعه ، نظام آموزش پیش دانشگاهی تأثیر مستقیم بر شیوه گزینش دانشجو و برگزاری کنکورهای دانشگاهی دارد و همه ساله تعداد کثیری دیپلمه فاقد مهارت لازم برای اشتغال ، که هیچگونه تلاشی در جهت شناخت علایق ، استعداد تحصیلی و شغلی آنان به عمل نیامده است به دانشگاه‌ها راه می یابند، نظر گروه نمونه را از طریق ۹ سؤال چهارگزینه‌ای در مورد عوامل مؤثر در ترتیب انتخاب رشته های دانشگاهی جویا شدیم .

داده‌های حاصل ، با استفاده از آزمون خطای استاندارد نسبتها مورد بررسی قرار گرفت و نتایج به دست آمده حاکی از آن است که علاقه مندی به رشته تحصیلی و متناسب بودن آن با استعداد داوطلبان دو عامل مهم در ترتیب انتخاب رشته تحصیلی آنان بوده است؛ هر چند بررسی این امر که آیا علاقه و استعداد دانشجویان بدون تأثیر پذیری از سایر عوامل، برای خود آنها بدرستی مشخص هست یا نه ؟ بحث دیگری رامی طلبد.

گفتنی است چون گروه نمونه امکان انتخاب ۱۵۰ رشته یا محل تحصیل را داشته‌اند، تنها ۲۳۵ نفر (معادل ۳۹ درصد از آنها) در یکی از پنج انتخاب اول خود که احتمالاً " به آن بیشتر علاقه مند بوده‌اند، پذیرفته شده‌اند و ۶۱ درصد بقیه در رشته‌هایی به تحصیل اشتغال دارند که در ترتیب انتخابها در رده‌های پایین تر قرار داشته‌اند. به همین دلیل ، علی رغم گذشت بیش از نیمی از دوران تحصیل ، $21/4$ درصد از دانشجویان تمایل خود را به تغییر رشته اعلام داشته‌اند و ۶ درصد نیز شرایطی را بر شمرده‌اند که اگر تحقق یابد، فوراً " تغییر رشته خواهند داد. علت این امر دخالت عواملی دیگر در انتخاب رشته ، مانند:

توصیه والدین و دبیران، پذیرفته شدن در رشته‌های مختلف دانشگاه، و یا نزدیک بودن مؤسسه آموزشی به محل سکونت خانواده و... است. هرچند تأثیر این عوامل در دامنۀ زیر ۵۰ درصد قرار دارد و نمی‌توان گفت نظر گروه معرف نظر جامعه است، اما به هر حال، برای عدۀ کثیری از آنها در انتخاب رشته مؤثر بوده است.

* نکته حایز اهمیت دیگر اینکه نتایج حاصل، حاکی از آن است که ۳۷/۴ درصد دانشجویان هنگام انتخاب رشته تمام انتخابهای ممکن را علامت زده‌اند تا به هر شکلی به دانشگاه راه یابند. بیشترین افراد پذیرفته‌شدگان انتخابهای ششم تا صد و پنجاهم خود هستند و بیشتر گفته شد که نسبت کسر واحد و مشروط شدن و همچنین میانگین های ضعیف و عدم علاقه مندی به رشته تحصیلی در بین این گروه نیز بیشتر بوده است.

جمع بندی نتایج پژوهش

به دنبال تأیید فرضیه ها و سایر یافته‌های پژوهش، توجیحات متعددی پیرامون مجموعه عوامل در هم تنیده و مرتبط به هم که زمینه ساز موارد فوق بوده‌اند، می‌توان ارائه داد. از جمله مجاز بودن داوطلبان ورود به آموزش عالی به انتخاب ۱۵۰ رشته یا محل تحصیل که این رقم در سالهای بعد به ۱۰۰ انتخاب کاهش یافت.

این تنوع و گستردگی در انتخاب رشته عملاً "بسیاری از مشکلات ناشی از محاسبات آماری و حساب و کتابهای شخصی را از پیش روی داوطلبان برمی‌دارد و امری مطلوب به نظر می‌رسد، زیرا به ظاهر امکان اعمال هر نوع علاقه و ذوق و سلیقه را برای آنان فراهم می‌سازد. اما گفتنی است که این شیوه تنها تکیه بر معلومات دارد و به سایر موارد توجه نمی‌کند. زیرا، به طور مثال، احتمالاً "فردی بانمره ۴۰۰۱ در آخرین انتخاب خود ممکنست پذیرفته شود ولی فرد دیگر بانمره ۴۰۰۰ در همان رشته و در انتخاب اول خود قبول نشود. مشکل اینجاست که فضای علاقه مندی این دو نسبت به یک رشته خاص برای فرد اول در حداقل میزان و فرد دوم با حداکثر علاقه مندی به آن رشته است. حال آنکه تنها یک نمره اختلاف زمینه ساز رهایی فرد اول و محروم شدن دیگری از ورود به دانشگاه می‌شود و به ترتیب علاقه داوطلبان در انتخاب رشته هاتوجهی نمی‌شود.

نکته دیگر اینکه آیا ویژگی داوطلبان ورود به آموزش عالی به گونه‌ای هست که بتوانند در زمان واحد به همه رشته های تحصیلی علاقه مند باشند، به گونه‌ای که اگر در هر یک

از آنها و لو در آخرین انتخاب قبول شدند، بتوانند باموفقیت به تحصیلات دانشگاهی خود ادامه دهند؟ این امر، یکی از ضعفهای بزرگ کنکور در سالهای اخیر به شمار می رود که زمینه ساز کاستیهای فراوان در گزینش دانشجویان موفقیت تحصیلی آنها بوده است.

شاید چنین پنداشته شود که داوطلبان ملزم به همه انتخابهای ممکن نیستند و صرفاً می توانند بر اساس علاقه مندی، چند رشته یا محل تحصیل دلخواه را برگزینند. اما در شرایطی که تب کنکور در جامعه بالاست و تحصیلات دانشگاهی یک ارزش اجتماعی شناخته می شود، برای بعضی از خانواده ها مدرک دانشگاهی در حکم یک کالای تجملی و از ضروریات زندگی به شمار می رود. و جوانان، که هیچ گونه آموزشی برای اشتغال مناسب ندیده اند، ناگزیر تحت تأثیر عوامل مختلف مبادرت به حداکثر انتخابهای ممکن می کنند تا شاید در یکی از رشته ها پذیرفته شوند، ولو آنکه کمترین علاقه ای به آن نداشته باشند.

* نتایج پژوهش حاکی از آن است که اکثر قریب به اتفاق دانشجویانی که در یکی از پنج انتخاب اول پذیرفته شده اند، باتکیه بر معلومات و نمرات خود در آزمون ورودی و اعتماد به نفس حاصل از سابقه درخشان تحصیلی، بیشتر تحت تأثیر علاقه مندی خویش مبادرت به انتخاب یک یا دو رشته خاص در چندین دانشگاه نموده اند. در مقابل، دانشجویانی که از نظر نمرات آزمون ورودی در شرایط نه چندان خوبی بوده و نمرات ضعیفی داشته اند، درصد بسیار بالایی از آنها (۳۷/۴ درصد)، تمام انتخابهای ممکن را اعلامت زده اند تا به هر شکلی به دانشگاه راه یابند و مسأله علاقه مندی به رشته خاصی برایشان مطرح نبوده است. به این لحاظ، مشاهده می شود که هرچه نمرات پیشرفت تحصیلی این گروه پائین تر بوده، علاقه مندی به رشته انتخابی نیز کمتر مورد توجه آنها قرار گرفته است.

* در مورد ضرایب همبستگی بین نمرات سال آخر دبیرستان و میانگین نمرات دانشگاهی در هر یک از گروههای آموزشی، می توان گفت که هر چند ضرایب رابطه مثبت و معنی داری را نشان می دهند، اما مقادیر آنها بیان کننده این واقعیت اند که رابطه حاصل نسبتاً ضعیف است. این امر احتمالاً معلول یکی دیگر از ضوابط موجود در گزینش دانشجویان است که داوطلبان با هر نوع دیپلم دبیرستان می توانند در هر یک از گروههای آموزشی شرکت نمایند.

در این پژوهش، مشاهده شد که چون در گروه علوم پایه بین نوع دیپلم ورشته‌های دانشگاهی تجانس و سنخیت وجود دارد، ضریب حاصل رابطه بیشتری را نشان می‌دهد. اما در گروه علوم انسانی وجود افرادی با دیپلم‌های ریاضی، بازرگانی، بهداشت و... و در گروه فنی و مهندسی انواع دیپلم‌های هنرستانی در کنار دیپلم‌های ریاضی - فیزیک موجب کاهش همبستگی بین این دو متغیر شده‌اند. زیرا برخی دانشجویان در دوره دبیرستان بانمرات نسبتاً خوبی قبول شده‌اند اما پس از چند سال شرکت در کنکور و عدم موفقیت در گروه آموزشی مربوط، به رشته‌هایی در دانشگاه روی آورده‌اند که با ساختار ذهنی پیشین و علایق آنها ارتباط ندارد و نمرات بسیار ضعیفی را کسب کرده‌اند.

هرچند معدود دانشجویانی نیز بوده‌اند که با حداقل نمره موفق به اخذ دیپلم شده‌اند، اما هنگام ورود به دانشگاه به رشته‌هایی روی آورده‌اند که به آن علاقه داشته‌اند و موفق هم هستند. هر دوی این عوامل، موجب کاهش ضرایب همبستگی شده‌اند.

* نکته دیگر، عدم محدودیت سنی و در نتیجه اختلاف سن داوطلبان است که در این پژوهش متولدین سال ۱۳۵۳ در کنار متولدین ۱۳۳۳، با ۲۰ سال اختلاف سن، اختلاف انگیزه و حتی اختلاف در نوع مشکلات، در یک رشته و مؤسسه آموزشی به تحصیل اشتغال دارند. همین امر باعث شده است تا دیپلم‌های سال ۱۳۴۸ (نظام قدیم) با چندین سال سابقه شرکت در آزمون ورودی با دانشجویان دیپلمه سال ۱۳۶۹ که بعد از دیپلم بلافاصله به دانشگاه راه یافته‌اند، در کنار هم از یک فضای تحصیلی بهره‌مند شوند. بررسی چگونگی موفقیت این دو دسته از دانشجویان، پژوهش وسیعتری را می‌طلبد.

* روشن است که اجرای طرح گزینش بومی اگر صرفاً بر اساس جایگزینی پذیرفته‌شدگان برتر هر منطقه در دانشگاه‌های نزدیک به محل سکونت آنها باشد، و در ضمن، علاقه مندی داوطلبان نیز مورد توجه قرار گیرد، می‌توان به موفقیت و نتایج مثبت ناشی از آن امیدوار بود. اما اگر اجرای این طرح با تخصیص سهمیه‌هایی جداگانه صورت پذیرد، موجب راهیابی دانشجویان ضعیف‌تر به نظام می‌گردد که خود کاهش کیفیت آموزشی را در پی خواهد داشت. افزون بر این، در آینده نیز به فارغ‌التحصیلان آن از لحاظ تخصص و کارایی نمی‌توان امید بست. چه، احتمالاً "تحت عنوان" نیروی انسانی متخصص!

زمینه ساز فقر و محرومیت مضاعف در مناطق خویش خواهند شد و، در این رهگذر، دانشگاهها به دور از رسالت و اهداف واقعی خویش تنها تبدیل به دبیرستانهایی بزرگتر می شوند.

محدودیت‌های پژوهش

چون اغلب امتحانات دانشگاهها با استفاده از آزمونهای استاندارد انجام نمی گیرد، بنابراین، نمی توان روی عینی بودن نمرات دانشجویان تأکید کرد.

گفتنی است که از میان محدودیت‌های انجام این تحقیق می توان به نحوه نمره دادن در دانشگاهها و گروه‌های آموزشی مختلف اشاره کرد. چه، در بعضی گروه‌ها سطح نمرات بسیار بالا و در بعضی دیگر سطح نمرات پایین است. اما از آنجا که این امر از حوزه مطالعه این پژوهش خارج بود، مورد بررسی قرار نگرفته است. بنابراین، نحوه نمره دادن استادان در گروه‌های آموزشی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی مختلف نیز محدودیت‌های پژوهش است.

از دیگر محدودیت‌ها، عدم توجه گروه نمونه در پاسخگویی به تمام سؤالات و متغیرهای مورد بررسی است، به طوری که پرسشنامه ۱۷۸ نفر غیر قابل استفاده تشخیص داده شده که این جدای از ۲۵۲ نفری است که پرسشنامه‌ها را اعاده نکرده‌اند.

رهنمودهای پژوهش

۱- لازم است پیش از هر کار، هدف اصلی و کلی از انتخاب دانشجوی تعیین شود و مشخص گردد که آیا هدف صرفاً پاسخ به تقاضای اجتماعی برای ورود به آموزش عالی و تکمیل ظرفیت رشته‌های موجود است، یا گزینش مستعدترین افراد به منظور تربیت و تأمین نیروی انسانی متخصص مورد نیاز در بخش‌های مختلف اقتصادی؟ بدیهی است که تنها پس از تعیین هدف‌هاست که می توان به گزینش دانشجوی مورد نظر پرداخت.

۲- اگر گزینش مستعدترین داوطلبان مورد نظر باشد، با توجه به انبوه شرکت کنندگان در امتحانات ورودی و محدودیت ظرفیت رشته‌ها، لازم است سؤالات آزمون ورودی از روایی لازم برخوردار باشند و چنان تهیه شوند که به واسطه آنها بتوان ویژگی‌های داوطلبان را در حد لازم شناخت تا افراد مستعد و علاقه مند از نظر علمی از افراد ضعیف متمایز گردند.

۳- لازم است روش‌گزینش دانشجویبراساس یک الگوی پیش‌بینی چند متغیره انجام گیرد تا علاوه بر معلومات، هوش و استعداد و علاقه و رغبت داوطلبان نیز مورد توجه قرارگیرد.

۴- در زمینه معلومات داوطلبان، با توجه به اهمیت سوابق درخشان تحصیلی در پیش‌بینی موفقیت تحصیلی دانشجویان، بهتر است علاوه بر نمرات آزمون ورودی، ضریب بیشتری به معدل کتبی سال چهارم متوسطه اختصاص یابد.

۵- بهتر است دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، علاوه بر پیروی از سیاستهای کلی حاکم بر نظام‌گزینش دانشجوی، با توجه به موقعیت و سطح علمی و تخصصی خود نیز ضوابط ویژه‌ای را در گزینش دانشجویان مورد نظر اعمال کنند. از جمله، تعیین حداقل معدل کتبی قابل قبول در سال چهارم دبیرستان و یا تجدید و مردود نبودن در دوران تحصیلات متوسطه و نظایر این عوامل.

۶- علاقه و رغبت داوطلبان رانیز می‌توان با استفاده از آزمونهای استاندارد که حوزه اصلی و مسیر علائق افراد را مشخص می‌نماید و تناسب آن را با هریک از رشته‌های تحصیلی نشان می‌دهد، سنجید.

۷- لازم است به "ترتیب انتخاب رشته‌های تحصیلی" و اولویتهای شرکت‌کنندگان در آزمون ورودی، برای هریک از رشته‌ها ضریب خاصی نیز اعمال نمود تا علاوه بر معلومات، میزان علاقه مندی داوطلبان هم به رشته‌های دانشگاهی در گزینش آنان مؤثر واقع گردد و از ورود افراد کم‌علاقه به دانشگاه‌ها جلوگیری شود.

۸- به منظور کاهش موضوع شانس و تصادف در امر گزینش دانشجویان انتخاب مستعدترین و علاقه‌مندترین افراد، بهتر است داوطلبان همانند مقطع کارشناسی ارشد قبل از آگاهی از ظرفیت رشته‌ها در دانشگاههای مختلف، هنگام ثبت نام ابتدا مبادرت به انتخاب رشته دلخواه بنمایند و با توجه به تنوع رشته‌ها حداکثر امکان ثبت نام در سه رشته تحصیلی را داشته باشند. بعد از برگزاری آزمون، دانشگاههای برگزارکننده این دوره‌ها وظرفیت پذیرش هریک از رشته‌ها اعلام گردد تا داوطلبان اقدام به تعیین اولویتهای خود از لحاظ محل تحصیل و رشته انتخابی بنمایند. بدین ترتیب، امکان انتخابهای متعدد در دانشگاههای مختلف صرفاً در سه رشته فراهم می‌گردد و امکان انتخاب رشته‌هایی که داوطلب به آن علاقه ندارد از وی سلب می‌گردد.

۹- باتوجه به سیاست گزینش دانشجوی بومی، ترتیبی اتخاذ گردد تا دانشگاههای مجری رشته هایی که احیانا در طرح استانی، ناحیه ای و یا قطب آموزشی قرار دارند از لحاظ کیفیت و ارتقای سطح علمی و سایر امکانات و تجهیزات با دانشگاههای بزرگ همردیف و برابر شوند تا از این طریق، نیروهای مستعد و رتبه های برتر آن مناطق با میل و رغبت، خواستار تحصیل در آن رشته ها گردند و از لحاظ علمی ضرری متوجه آنان نشود.

۱۰- در شرایط کنونی، باتوجه به نابرابری سطح علمی و امکانات دانشگاهها، ترتیبی اتخاذ شود که بهترینهای هر گروه آموزشی و دارندگان رتبه های برتر در سطح کشور، بدون اعمال سیاست سهمیه بندی در "دانشگاههایی خاص" و یا حتی "کلاسهای ویژه در بعضی دانشگاهها" در کنار هم به تحصیل اشتغال ورزند تا، حداقل، وقت و نیروی آنان در کلاسهای ناهمگن و نامتجانس تلف نشود.

۱۱- بهتر است بین تحصیلات متوسطه و نوع دیپلم داوطلبان و رشته های دانشگاهی نیز هماهنگی و تجانس برقرار باشد.

۱۲- به افرادی که به علت گسترش و تکمیل ظرفیت رشته های دانشگاهی و رشد کمی دانشجوی، باتوجه به ترتیب نمرات علمی در آزمون ورودی پذیرفته می شوند، اما ضعف علمی آنها در بسیاری از آزمونها و مواد درسی آشکار می شود فرصتهای شش ماهه و یا یک ساله داده شود تا ضعف علمی خود را جبران نمایند. سپس، باتوجه به عملکردشان، در نیمسال و یا سال دیگر، بعد از موفقیت در آزمونهای جداگانه در آن مواد، از آنان ثبت نام به عمل آید.

۱۳- اگر مقرر شود که سیاست سهمیه بندی در سالهای آتی نیز باقی بماند، بهتر است سهمیه ای حداقل برای ۲۰ درصد مغزهای برتر کنکور در هر گروه آزمایشی به داوطلبان ممتاز اختصاص یابد و ۸۰ درصد از بقیه ظرفیت مجدداً بین سهمیه ها و شرکت کنندگان به نسبت تقسیم شود.